

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۰۷.۰۱.۱۰

"نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

جلد اول

به ادامه گذشته:

فصل دوم

سیاست دولت افغانستان در قبال تشکیل پاکستان

در روزگاری که هند برتانوی آریستن تحولات سیاسی و آماده تقسیم و تجزیه بود، در افغانستان، محمد ظاهر فرزند محمد نادر بر اورنگ شاهی نشسته بود. سالهای ۱۹۴۷ میلادی در افغانستان، مصادف بود با ختم صدارت خونین هفده ساله سردار محمد هاشم (مشهور به هاشم جلاد) و آغاز صدارت شاه محمود (برادر سردار هاشم و عموی محمد ظاهر شاه).

محمد ظاهر شاه و بنی اعمام وی که در واقع، مجری سیاست های "خاندانی" بودند، تا هنگامیکه انگلیسها بالای شبه قاره هند حکم میراندند و حتا وقتی که هنگام تقسیم هند و تشکیل پاکستان از طرف انگلیسها بلند بود، آنها (خانواده محمد ظاهر شاه) هنوز سیاست محافظه کارانه و دیپلماسی گنگ و پسیف را در قبال آن در پیش گرفته بودند. یعنی ظاهر شاه و اعضای خانواده او، آنچنانکه ایجاب میکرد، پیرامون تقسیم هند و اعاده اراضی غصب شده افغانستان و سرنوشت پشتونهای آنسوی خط "دیورند"، سیاست فعال توأم با درک مسؤولیت ملی و تاریخی اتخاذ نکردند. هرگاه چنین درک و سیاست مسؤولانه نزد شاه و اعضای مقتدر خانواده اش وجود میداشت، به مجردیکه انگلیسها ترک هند را اعلام کرده بودند، باید ماشین دیپلماسی و تبلیغاتی دولت جدأ و وسیعاً به کار می افتاد، برای مردم افغانستان حق تظاهرات و ابراز نظر صریح داده میشد، با دلایل و براهین روشن و قوی از انگلیسها که غاصبین

اصلی خاکهای جانب افغانی بودند، تقاضا به عمل می آمد تا سرزمین های متعلق به افغانستان را که آنها جبراً و به خاطر حفظ منافع استعماری شان در شبه قاره هند توسط خط "دیورند" جدا ساخته بودند، مجدداً به صاحبان اصلی آن (ملت افغانستان) بر گردانند و اگر بازم این تقاضای به حق ملت و دولت افغانستان از طرف مقامات برتانوی پذیرفته نمیشد، دولت افغانستان میتواند شکایتش را به سازمان ملل که تازه تأسیس شده و نماینده رسمی و دیپلماتیک کشور در آن حضور داشت، مطرح نماید.

این خاندان حاکم در افغانستان، با اتخاذ سیاست تمکین و مماشات در برابر انگلیس و بی مبالائی در قبال حق مسلم ملت افغانستان، در واقع، مسؤولیت عظیم ملی و تاریخی را به دوش کشیدند.

سیاست خاندانی چیست ؟

برای آنکه سؤال نزد خواننده عزیز حل شده و به کُنه مطلب مورد بحث پی ببزد ، می پردازیم به چگونگی سیاست "خاندانی" دولت نادر تا "داوود" در پنج دهه قرن بیستم (از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۸ میلادی) :

قبل از همه بهتر خواهد بود در اینجا، مؤسس حکومت "خاندانی" در افغانستان را بیشتر معرفی نماییم :

محمد نادر که با غصب قدرت در پانزدهم ماه اکتوبر ۱۹۲۹ میلادی در کابل، سنگ بنای حکومت و سیاست منحط "خاندانی" را در افغانستان نهاد، فرزند محمد یوسف بن محمد یحیی بن سلطان محمد خان معروف به طلایی بود. سلطان محمد خان طلایی کسی بود که ایالت پهناور پشاور را که جزء قلمرو افغانستان بود، در سال ۱۸۲۳ میلادی به رنجیت سنگ حاکم پنجاب فروخت و بعداً خود نیز به دربار وی می زیست . او بعداً در خدمتگزاری به انگلیسها در میان مردم افغانستان زبانزد عوام بود. سردار یحیی خان فرزند همین سلطان محمد طلایی بود که یعقوب خان فرزند امیر شیرعلیخان و داماد خود را ترغیب نمود تا به پیشواز قوای متجاوز انگلیس تا محل "گندمک" بشتابد و معاهده ننگین وضد ملی را که به نام "معاهده گندمک" مسما شد، امضاء کند. سردار محمد یوسف پدر محمد نادر، فرزند همین یحیی خان بود که مدت ها از طرف انگلیسها در شهر "دیره دون" هند برتانوی تغذیه میشد و در خدمتگزاری به آنها لحظه ای فرو گذاشت نمیکرد. محمد نادر، همان طور که در صفحات قبلی گفته آمد، در اوایل پادشاهی امیر حبیب الله خان (سراج الملت و الدین) ، همراه با اعضای خانواده وارد کابل شد. وی هنوز ۲۳ سال بیشتر نداشت که " برگد " نظامی شد و سی و یکساله بود که به رتبه سپه سالاری کشور رسید.

گفتنی است که امیر عبدالرحمن خان که بخشی از "راز های مگو" را میدانست، در اواخر عمر خود برای فرزند و جانشین خویش (حبیب الله خان) اکیداً گفته بود که " از اولاده سردار یحیی حذر داشته باش که از طرف انگلیسها به تاج و تخت افغانستان برگزیده خواهند شد " ، ولی امیرحبیب الله خان گویا این نصیحت پدر را نا دیده انگاشته بود. مزید برآن، عناصر انگلیسی مشرب ذی نفوذ نیز در دربارمفسد و آکنده از خدعه و فریب امیرحبیب الله حضور داشتند که حمایت از افراد "خودی" را وجیبه سیاسی خویش میدانستند و برای آنها در گوشه ای از قلب شاه جا باز میکردند. از تمام اینها گذشته نادر با پیشکش نمودن خواهر جوان و زیبایش به امیر زن باره تمام درب های مسدود را باز نموده بنابران، نه تنها خودش، بلکه برادرانش نیز به شاه مقرب گشتند.

به هر حال، نادر که در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان همچنان مقرب بود، موازی با روشهای سیاسی و دیپلماتیک انگلیسها در شبه قاره هند، علیه نهضت شاه امان الله موضع گرفت و با دشمنان شاه مصروف فعالیتهای سبّی و علنی گردید.

دکترویکتورگریکوویچ محقق روسی از کتاب "آتش در افغانستان" اثر آر. تی ستیوارت در صفحه (۲۷۳) کتاب خویش به نام " افغانستان در سالهای بیست و سی قرن بیستم " چنین مینگارد:

" در گزارش از سفارت انگلیس در کابل چنین آمده که نادر خان بعد از صرف نان شام در سفارت انگلیس به تاریخ چهارم اپریل سال ۱۹۲۴ م روی یکی از چوکی های راحتی انگلیس قرار گرفته و همراه با ستایش فراوان از خوی و خصلت انگلیس از امیر افغان به شدت بدگویی نمود. .."

اعلیحضرت که در برابر چنین افراد و اعمال آنها قاطعیت لازم را نداشت ، صرفاً از نادر خواست تا استعفايش از وزارت جنگ را تقدیم کند و بعداً هم او را به حیث سفیر به فرانسه مقرر کرد. نادر در فرانسه و در قبال اوضاع بحرانی ناشی از شورشهای ضد امانی در افغانستان، پیوسته مشغول دید و وادید با برادران خود - محمد هاشم و شاه ولی و نیز با سفرای انگلیس در فرانسه و مقامات ذیصلاح آن کشور در لندن بود. روان شاد میر محمد صدیق فرهنگ طی کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" چنین مینگارد:

" پس از نشر خبر استعفاي امان الله شاه و رفتنش به قندهار، محمد نادرخان و دو برادرش از سفارت برتانیه در پاریس ویژه گرفته توسط کشتی به بمبئی آمدند. در اینجا وی به نماینده حکومت هند که با او ملاقات نمود اظهار داشت که طرفدار دولت برتانیه میباشد و آرزو دارد این سیاست را به شکلی که با استقلال افغانستان موافق باشد تطبیق نماید و علاوه کرد که در برابر امان الله شاه یا هیچ شخص دیگری تعهدی ندارد. " (افغانستان در پنج قرن اخیر - صفحه ۳۹۷ باز تکثیر کانون فرهنگی باختر در کانادا)

روان شاد "فرهنگ" همچنان مینویسد :

" یک روز در آخر ماه فیروزی سال ۱۹۲۹ میلادی سه شخص که هر یک بگونه ای بر جریان حوادث در افغانستان مؤثر بودند، در این شهر سرحدی یکجا شدند، باین معنی که محمد نادرخان توسط قطار ریل از بمبئی به پشاور مواصلت کرد، همفریز وزیرمختار انگلیس از کابل توسط طیاره و علی احمد خان والی پای پیاده از ولایت مشرقی به آنجا رسیدند . . . به هر حال محمد نادرخان این فرصت را غنیمتی شمرده در ملاقات با همفریز از او به صراحت سؤال کرد که دولت او کدام شخص را برای زمامداری افغانستان ترجیح میدهد و از او خواهش نمود تا راجع به خط حرکتش به او مشوره بدهد. " (همان کتاب و همان صفحه)

آری! محمد نادر بالاخره موفق شد با مساعدت های سړی و علنی انگلیس و با مسلح سازی اقوام پشتون آنسوی خط "دیورند" (وزیری - شینواری - مومند و . . .) به کابل بتازد، حبیب الله کلکانی را بشکند و پادشاهی خودش را در یک جمع مهاجم مسلح و حلقه کوچک نزدیکان خود در داخل محوطه ارگ اعلام نماید. محمد نادر قبل از اخذ اجازه و حصول مساعدت مالی از انگلیس ها و یورش به سوی کابل، تعهدات زیادی به وایسرای هند برتانوی سپرد. عمده ترین این تعهدات این بود که خط ننگین "دیورند" را بپذیرد و شخصیتهای آزادیخواه و ضد استعمار انگلیس را نابود سازد و در امور سیاست خارجی ، سر از مشوره و هدایت انگلیس بر نتابد.

روان شاد " فرهنگ " در این باره چنین مینگارد :

"بین دو طرف چنین مقرر گردیده بود که افغانستان استقلال خود را حفظ نماید اما در امور خارجی و بین المللی به مشوره انگلستان رفتار کند و انگلستان هم دولت جدید را به طور مؤثر اما نا مرئی در برابر دشمنان داخلی و خارجی آن معاونت و یاری نماید. چنانچه این وضع در بین دو طرف تا هنگام خارج شدن برتانیه از نیم قاره هند دوام یافت. (افغانستان در پنج قرن اخیر- صفحه ۴۰۲)

بلی ! نادر دقیقاً همانطور هم کرد. نخست از همه، کلیه امور دولتی را میان خود و برادران خویش تقسیم کرد، سیاست حاکم و مرعی الاجرای کشور را فقط خود وی با برادرانش در داخل ارگ سلطنتی اتخاذ میکردند. استخبارات یا " ضبط احوالات " را با انتلجنس سرویس یا استخبارات برتانیای مرتبط گردانید که در رأس این اداره،

کسی به نام "الله نوازخان" ملتانی قرار داشت . (شخص مذکور به اساس لزوم دید انگلیسها با نادر یکجا وارد کابل شد). ، عناصر شریف ضد انگلیسی را به گونه های مختلف یا به حبس های طویل المدت سپرد و یا ظالمانه سر به نیست کرد، مردم کوهستان و کوهدامن (شمالی) را که در جنگهای آزادیخواهانه ضد استعمار انگلیس سهم فعال تر گرفته بودند، توسط افراد قبیایل آنطرف خط "دیورند" و ملیشه های هند برتانوی ، تحت نام "سقاوی" ، "اشرار" و "دزدان شمالی" به کرات سرکوب و تاراج نمود، صدها محصل جوان را که در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان عازم اروپا شده بودند، حین بازگشت شان به وطن دستگیر و راساً روانه زندانها و یا کشتار گاه ها نمود و تا توانست غرور آزادگی و ارزشهای علمی و فرهنگی در کشور را محو و نابود کرد.

یکی از محققان کشور به نام عبدالشکور حکم کتابی را به نام " از عیاری تا امارت " تألیف نموده و مطالب بکری را در مورد مظالم جنرال نادر و برادران وی به خصوص در حق مردم شمالی در آن درج نموده است که اینک بخشهایی از آن را به صورت بسیار مختصر نقل میکنیم تا خواننده بتواند پیرامون "سیاست خاندانی" نادرخان آگاهی بیشتر یابد . وی زیر عنوان "تخت نشینی قلبی نادر" پس از شکست حبیب الله کلکانی، در صفحه (۴۵۹۹) چنین مینویسد :

" . . . از کابل متعاقباً جنرال محمد غوث خان با قوه تازه دم رسید و در عرض راه ها قلعه های مردم را آتش زد و اسراء را از برج های بلند پرتاب کرد تا این وقت محمد گل خان مهمند وزیر داخله به عنوان رییس تنظیمیه شمال رسیده بود و نسبت امیر عبدالرحمن خان لشکر های حشری مخصوصاً از ولایت پکتیا رسیدن گرفت . این عساکر از طرف شاجی در پکتیا تنظیم و به شمالی سوق شده بود، طوریکه جریده اصلاح در شماره های اسد ۱۳۰۹ خویش نوشت تعداد لشکر حشری از مردمان احمد زی، کروخیل، جاجی، منگل، طوطی خیل، وزیری ، وردک ، میدان و تگاب به بیست و پنجهزار تفنگدار بالغ میشد و این غیر از قوای منظم دولتی بود..."

مؤلف باز چنین مینویسد :

"او به اتکاء به قوه بیست و پنجهزار نفری حشری و یک فرقه عسکری منظم و توپخانه دولتی در پروان، کاپیسا و کوهدامن دست به عملیات ها زد که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست ؟ محمد گل خان مهمند در این ولایت قیافه یک مارشال فاتح به خود گرفته در کمال تکبر و بیگانگی با مردم پیش آمد و روش دشمنانه و وحشیانه نمود. او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها، انهدام دیوار باغ ها ، احتراق قلعه ها بگماشت و خود از شکنجه و لت و کوب و اهانت مردم (اعم از قیام کننده گان و مطیع دولت) فرو گزار نکرد. او از قیام کنندگان جان میخواست و از مطیع مال، انکار کننده را چوب میزد و دشنام میداد حتی تهدید با احضار زنش در مجلس عام مینمود... در خانه هایی که تلاشی میشد و اسلحه و پول به دست نمی آمد زنان خانواده تهدید و به فرو بردن سوزن در پستان شان میشد و آنجا تعرض به ناموس شان میگردد. باین روش تا زمستان ۱۳۰۹ شمسی (طبق اطلاع شماره ۵۸ مورخ دلو روزنامه دولتی اصلاح) محمد گل خان از مردم کاپیسا و پروان سه هزار و سه صد و هفتاد و هشت تفنگ و یکصد و هفتاد تفنگچه و سی و نه هزار و سه صد و هشتاد و چهاردانه طلا و ۱۴۹۲۰۶ سکه نقره بیرون کشید و به کابل تقدیم کرد. . . "

البته در این کتاب ، لیست طویلی از زندانیان و اعدام شده های شمالی که از طرف خاندان نادر انجام داده شده نیز به گونه نسبتاً مفصل گنجانیده شده است که درج همه آنها در این اثر، صحبت را به درازا میکشاند. ولی، علاقه مندان عزیز میتوانند غرض آگاهی بیشتر از شدت عمل " سیاست خاندانی " نادر، به کتاب " از عیاری تا امارت .. " مراجعه فرمایند.

پس فهمیده میشود که چرا دولت "خاندانی" ظاهر شاه در قبال چنین مسأله بزرگ ملی و در برابر مقامات هند برتانوی و آنهم در تحت چنان شرایط سهل و مساعد، سیاست سکوت و بی صدایی اتخاذ کرد؟ این سیاست سکوت در برابر منافع حیاتی ملت افغانستان که برای "خیرخاندان" صورت گرفت، در حقیقت اجازه داد که افغانستان و مردمش در کنار پدیده نوظهوری به نام پاکستان، هیچگاه روی خوشی را نبینند که ندیدند.

سید مسعود پوهنیار دانشمند افغان طی یک بحث زیر عنوان پشتونستان هم یکی از دانه های تنازع بود "، در شماره پنجم سال اول مجله "آئینه افغانستان" چنین مینگارد:

"مرحوم سردار محمد هاشم خان با برادرانش قراریکه بارها از ایشان شنیده قطعاً به مسأله پشتونستان علاقه نداشتند. یکی از این شنیده گیهای دلچسب صحنه مذاکراتی بود که بین محمد علی جناح و سردار محمد هاشم خان و مارشال شاه ولیخان و سردار محمد نعیم خان و دانشمند محترم آقای پڑواک در لندن (۱۳۲۸) صورت گرفت. سردار محمد نعیم خان به حیث سفیر کبیر افغانستان در لندن و آقای پڑواک آتشه مطبوعاتی بود. سردار محمد هاشم خان نزد برادر زاده خود به لندن آمده بود. در همین وقت محمد علی جناح در کنفرانس سران ممالک کامنولت در لندن اشتراک داشت. مارشال شاه ولیخان که به حیث سفیر کبیر افغانستان در پاریس بود هم به لندن خواسته شد. سفارتکبرای افغانی جلسه را در هتل سه وای Savoy Hotel لندن ترتیب داد که در آن محمد علی جناح و سرداران فوق الذکر و محترم پڑواک اشتراک ورزیدند. چون محمد علی جناح به انگلیسی حرف میزد وظیفه ترجمانی به عهده آقای پڑواک بود. بعد از سخنان مقدماتی همینکه مباحثه در باره پشتونستان آغاز شد سردار محمد هاشم خان از جناح پرسید که آیا او به اردو میفهمد؟ جناح لبیک گفت و هر دو والاحضرات ریش سفید با او به اردو گفتن شروع کردند. سردار محمد نعیم خان که اردو نمیدانست حیران به طرف آقای پڑواک نگرسته آن هر دو از حلقه مذاکره منزوی شدند. محترم پڑواک قصه کرد که از صحبت گرم و خودمانی والاحضرات پیر با محمد علی جناح همینقدر فهمیده میشد که آنها پیهم میگفتند که پاکستان و افغانستان دو همسایه دوست و مسلمان است و ما همه باهم برادر هستیم. البته شنیدن آن رویداد دلچسب از زبان دانشمند محترم پڑواک بسیار پرکیف تر از آن است که من به اجمال نوشتم. به هرحال موضوع پشتونستان بالاخره در تحت فشار برادر زاده های جوان با مقامات تیره و نادرست در ۱۹۴۷ از طرف حکومت صدراعظم سپه سالار شاه محمود خان غازی اعلام گردید که بعداً در دوره صدارت سردار محمد داودخان تعقیب شد."

قابل ذکر است که وقتی سیاست سکوت "خاندان" در قبال قضیه اراضی غصب شده افغانی در آن سوی خط "دیورند" مورد اعتراض روشنفکران و عناصر وطنپرست افغانستان واقع گردید، آنگاه موضوع طی یادداشت سیزدهم ماه جون سال ۱۹۴۷ میلادی به صورت ملایم و آنهم صرفاً بخاطر "سرنوشت برادران پشتون و بلوچ" در ماوراً خط "دیورند" به سفارت برتانوی کابل سپرده شد، ولی دیگر کار از کار گذشته بود. زیرا موضوع اعطای آزادی هند و تشکیل پاکستان با حدود و ثغور جغرافیایی آن در پارلمان انگلیس قبلاً به تصویب رسیده بود. دولت نو تشکیل پاکستان نیز تقاضای دولت افغانستان را با درشتی خاصی رد کرد، متعاقباً نماینده افغانستان (نجیب الله توریانا) در ماه سپتامبر ۱۹۴۷ میلادی پیرامون شمولیت پاکستان در سازمان ملل رأی منفی داد و اختلافات دو کشور جدی تر گردید.

این اختلافات وقتی به اوج خود رسید که ناظم الدین خان جانشین محمد علی جناح در ماه مارچ سال ۱۹۴۹ میلادی کلیه مناطق قبایلی پشتون نشین در غرب خط "دیورند" را جزو قلمرو آن کشور اعلام نمود. آنگاه شاه محمودخان

موضوع را به مجلس شورای ملی پیش کرد و مجلس در ماه جولای سال ۱۹۴۹ میلادی با اکثریت آراء خط "دیورند" را ملغی اعلام کرد.

برای آنکه بی دردی و بی اعتنایی "خاندان" سلطنتی درقبال سر زمین های تاریخی افغانستان و باشندگان های آن روشن تر گردد، بهتراست موضوع را از قلم سردار محمد عزیزنعم فرزند سردار محمد نعیم خان و برادر زاده سردار محمد داوود (علم بردار قضیه پشتونستان) بخوانیم که در شماره ۲۲۸ سال ۱۳۷۵ هجری شمسی نشریه "مجاهدولس" چاپ دنمارک به نشر رسیده است:

" بعد از اینکه صدراعظم برتانیه کلمنت اتلی در فبروری ۱۹۴۷م تصمیم حکومتش را مبنی بر ترک نیم قاره اعلام نمود و به همین منظور لارڈ لویی مونتیبستن را به حیث آخرین وایسرا تعیین کرد تا مکانیزم این عملیه را سر بره سازد، در کابل نیز یک سلسله فعالیت‌هایی به راه افتاد. فرمان شماره (۳۱۰) مورخ ۱۲ سرطان ۱۳۲۶ (۴ جولای ۱۹۴۷م) صدارت عظمی عنوانی مرحوم علی محمد خان وزیر امور خارجه مندرجه باب سوم جلد سوم "کتاب سیاه" نقاط نظر حکومت افغانستان را نسبت به سرنوشت "افغانهای سرحد" توسط احکام ۵۵۰ مجلس وزراء ابلاغ نمود. احکام مذکور، وزارت خارجه را ملتفت ساخت که گرچه سرزمین های مذکور توسط استعمار برتانیه از خاک افغانستان جدا شده بود، ولی افغانستان در تلاش استرداد آنها نیست و فقط میخواهد به باشندگان آنجا حق داده شود که به رضای خود یا به پاکستان و یا به هندوستان و یا یک کشور علیحده را تشکیل نمایند . . ."

عزیزنعم باز هم به نقل از همان فرمان شماره (۳۱۰) صدارت افغانستان می‌گارد:

"در مذاکرات شان با زعمای مسلم لیگ باید هیأت به آنها بگوید که افغانستان نمیخواهد سرزمین های سرحد آزاد و "صوبه سرحد" را با وجودیکه از بیکر آن کشور جدا شده، بدون رضایت اهالی آنجا به خود ضم کند، اما افغانستان نظر به وظایف تاریخی و به اساس منشور ملل متحد آرزو دارد که به مردم آن سر زمین حق اظهار رأی بدون قید و شرط داده شود. ضمن مذاکرات با وایسرای هند برتانوی باید هیأت افغانی وی و همکارانش را ملتفت سازد که افغانستان در تلاش استرداد سرزمین های از دست رفته خود نیست و صرفاً آرزو مند است که به باشندگان آن سر زمین ها حق عادلانه تعیین سرنوشت داده شود . . ." (همان نشریه و همان شماره)

همچنان آقای نعیم می افزاید که "اما مسافرت هیأت مذکور هرگز جامه عمل نپوشید و احکام شماره ۵۵۰ صرفاً در صفحه کاغذ باقی ماند و مورد تبادل افکار قرار نگرفت . . ."

صلاحتینداران "خاندان" سلطنتی بعداً چند یادداشت محتاطانه ای مبنی بر "اعطای حق بیان برای اهالی آن سر زمین ها" به وزارت مختاری انگلیس در کابل و وزارت امورخارجه آن کشور درلندن فرستادند که این تقاضا از طرف انگلیسها رد شد. باری "سرجابلزسکوایر" وزیرمختار انگلیس در کابل در برابر تقاضای شفاهی علی محمد خان وزیر امورخارجه افغانستان در زمینه جواب داده بود:

"پیشنهاد افغانستان در مورد افغانهای سرحد عملی شده نمیتواند، یعنی دومنبن سومی نا ممکن است - افغانستان به عقیده حکومت برتانیه پابند معاهده ۱۹۲۱ شمره میشود بنابراین آن بهتر است با پاکستان راه مفاهمه و دوستی بسیار نزدیک را اختیار کند- افغانستان بهتر است موضوع افغانهای سرحد را مستقیماً با حکومت پاکستان مطرح بحث قرار دهد . . ."

هنوز ارسال و مرسول یادداشت و ملاقات های "دوستانه" میان مقامات افغانی و انگلیسی به کندی ادامه داشت که قبایل وزیرستان، باجور و مسعودی، جلسات بزرگی را علیه مقامات پاکستان دایر نموده و فیصله نمودند که باید آزادی شان را به جنگ یا با مصالحه از حکومت پاکستان حاصل کنند. به همان اساس، هیأتی را به ریاست (میرزا

علیخان فقیرایی) به کابل فرستادند تا کمک و موافقت حکومت افغانستان برای حصول این مقصد را حاصل نماید. اما شاه ولیخان عم محمد ظاهر شاه که در آستانه این شب و روز، کفالت مقام صدارت را به جای شاه محمود خان به عهده داشت، با هیأت قبایل دیدار نموده خطاب به آنها گفت:

"از اقدامات جنگی و تشبث به سلاح و اتخاذ رویه متعوضانه خود داری نموده بر اقدامات سیاسی افغانستان و کوششهای این مملکت که صرف برای حفظ آبرو و شؤون آنها میباشد و مقصد دیگری موجود نیست، اکتفاء نمایند از نفاق و بی امنی احتراز نمایند. . ."

پس می بینیم که "خاندان" سلطنتی عین رفتاری را در برابر اراده آزادیخواهانه قبایل اطراف خط "دیورند" انجام داد که سلف آنها (امیر عبدالرحمن) در نیم قرن قبل از آن به بهانه اینکه "این قوم گپ نا شنو هستند"، انجام داده بود. این، در صورتی بود که نواب زاده سعیدالله خان نماینده خاص محمد علی جناح که در آغازین تشکیل پاکستان غرض گشایش سفارت آن کشور و تسلیم گیری اسناد و لوازم وزیرمختاری انگلیس به کابل مسافرت نمود، از مذاکره روی مسایل آینده قبایل مورد نظر سر باز زد.

دولتمردان افغانستان هنوز با تبادل یادداشت و انجام دادن ملاقاتها بی با جوانب ذیدخل دل خوش میکردند که خواجه ناظم الدین خان جانشین محمد علی جناح ضمن یک سفر از کراچی به شهر پشاور، رسماً اعلام نمود که مناطق صوبه سرحد جزء لایتنجری خاک پاکستان است و با این اقدام خویش، دیوار بی بنیاد دل خوشی های دولتمردان افغانستان را فرو ریخت.

قبلاً، از اعتراضات روشنفکران و وطنپرستان کشور در قبال سیاست سکوت "خاندان" سلطنتی پیرامون اوضاع تذکری دادیم، اکنون بد نیست از دو رویداد سیاسی داخلی که در دوران صدارت شاه محمود خان واقع شد، به صورت گذرا یاد کنیم:

رویداد نخست، تشکیل یک گروه مسلح مخفی بود که تصمیم به انجام یک کودتا علیه رژیم سلطنتی گرفته بودند. هرچند بعضی از محققان گفته اند که اعضای این گروه عبارت از افراد "حزب ارشاد اسلامی" به رهبری علامه سید اسماعیل بلخی بود که در سال ۱۳۲۰ هجری برای نخستین بار به نام "مجتمع اسلامی" ساخته شده و در سال های ۳۴ و ۱۳۳۵ هجری به نام "حزب ارشاد اسلامی" مسمأ شد. افراد این گروه فیصله کرده بودند که به روز اول سال ۱۳۲۷ هجری شمسی (نوروز) که میله "قلبه گشی" در دامنه علی آباد (بعداً کارته سخی)، آنگه که شاه محمود خان صدراعظم در آن اشتراک مینماید، دست به کار شوند، ولی قبل از انجام عمل، اعضای این گروه دستگیر شدند. شخصیت های برجسته گروه متشکله فوق عبارت بودند از سید اسماعیل بلخی، محمد ابراهیم مشهور به "بچه گاورسوار"، خواجه محمد نعیم، محمد اسلم غزنوی، سید علی گوهر، سرباز چنداولی، سید سرور لولنجی، عبداللطیف، سید سکندر مظفری، رجب علی چنداولی، داکتر اسدالله رؤوفی عاشقان عارفانی، عبدالغیاث کندک مشر، خدای نظر ترجمان، محمد حیدر کندک مشر و محمد حسن لوامشر، فتح محمد فرقه مشر و وکیل محمد اسلم از غزنی

در مورد علامه سید اسماعیل بلخی رهبر حزب ارشاد اسلامی باید گفت که وی فرزند سید محمد از قریه بلخاب واقع شهرک "سنگ چارک" شهر باستانی بلخ بود و در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی چشم به جهان گشود. علامه بلخی تحصیلات عرفانی و اسلامی اش را در عراق و ایران به اتمام رسانید و پس از بازگشت به افغانستان، ازدیدن موج اختناق و استبداد سیاسی خاندان نادر در کشور و فقر و گرسنگی و درماندگی مردمش سخت ناراحت گردید و تصمیم به مبارزه علیه حکومت استبدادی گرفت. سید، با سخنرانی های جذاب و آتشین، سرود و سرایش

اشعار انقلابی و تحرکات روشنگرانه در میان مردم ، به عنوان عنصر اسلامی مبارز ، بدون تعصب و قابل احترام تبارز نمود. در نتیجه کشف پلان مخفی که از آن در بالا یاد شد، در سال ۱۳۲۹ هجری شمس از طرف جباران سلطنتی به زندان افکنده شد و مدت چهارده سال را در سلول های طاقت سوز زندان سپری نمود. زمانیکه از زندان بیرون آمد، هنوز هم به تبلیغ و سخنرانی و مبارزه ضد استبداد ادامه داد تا آنکه در اواخر سال (۱۳۴۶) در شهر کابل چشم از جهان فرو بست .

رویداد دوم این بود که چند تن از افغانان مبارز، تشکیلات مخفی را در سالهای (۱۳۲۹-۱۳۳۰ هجری شمسی) بنام "نهضت آزادیخواهان افغانستان" به وجود آورده در ماورای خط "دیورند" دست به نشرات و تبلیغات ضد "خاندان" شاهی زدند و حکومت پاکستان هم از آن ها حمایت نمود. چنانکه دو نشریه به نام های "آزاد افغانستان" و "جمهوریت ژغ" در سرحدات میان دو کشور چاپ و توزیع گردیده و به صورت مخفیانه به افغانستان نیز فرستاده میشد. شاد روان عبدالحی حبیبی ، ثنا الله سرخوردی و سید احمد میوند ویکعه ای دیگر از زمره فعالین این تشکیلات بودند. بعضی از اعضای این نهضت به شمول ثنا الله سرخوردی بعداً دستگیر و محاکمه شده و سالهای طولانی را در زندانهای پاکستان و افغانستان سپری نمودند. ثنا الله سرخوردی بعد از رهایی از زندان دهمزنگ در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی، برای نگارنده گفت :

"وقتی او را با غُل و زنجیر نزد شاه محمودخان در کاخ صدارت پیش کردند، صدراعظم چنان عصبانی بود و میغُرید که بالاخره از جایش برخاسته با لگد به سر و روی وی حواله کردن گرفت و این عمل را تا وقتی ادامه داد که اسیر از پله های کاخ به شدت پایین افتید و غُل و زنجیر در دست و پایش موجب شد که جراحات سختی بردارد و او را به همان حالت به سلول زندان انداختند." ادامه دارد